آلترناتیو

سال چهاردهم
دوره‌ی چهارم
ویژه‌نامه ۲۵ نوامبر
آذر ۱۴۰۵

ویژه نامه ۲۵ نوامبر
روز جهانی محو خشونت علیه زنان

خشونت؛
نظمی که باید دیده و برچیده شود



آلترناتیو

ارگان رسمی حزب حیات آزاد کوردستان/پژاک
آلترناتیو مجله‌ی سیاسی، ایدئولوژیک و اجتماعی
سال چهاردهم، دوره‌ی چهارم، شماره‌ی ویژه
آذر ۱۴۰۵
NOVEMBER 2026
ویژه
مرکز مطبوعات
حزب حیات آزاد
کوردستان

آثار نوشتاری، نظرات، انتقادات و پیشنهادات خویش را برای ما ارسال نمایید

تحریریه حق انتخاب و ویرایش آثار را برای خویش محفوظ می‌داند.

telegram:
PJAKMEDIACENTER
Gmail:
PJAKMEDIACENTER@GMAIL.COM
Instagram:
ALTERNATIVMAGAZINE

سخن سرآغاز

به امید روزی که آزادی، نه امتیازی برای گروهی خاص، بلکه حق برابر همه انسان‌ها باشد.

خشونت علیه زنان، تنها در لحظه‌ای که دستی برای ضربه‌زدن بالا می‌رود یا صدای اعتراضی در گلو خاموش می‌شود، آغاز نمی‌شود. ریشه‌های آن در تاریخی طولانی از شکل‌گیری مناسبات قدرت و سلطه نهفته است؛ تاریخی که در آن، به‌تدریج جایگاه زنان دگرگون شد و نابرابری در روابط اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی ریشه دواند. آنچه امروز در قالب تبعیض، محرومیت و اشکال گوناگون خشونت علیه زنان دیده می‌شود، بخشی از نظمی است که طی قرن‌ها شکل گرفته و خود را از نسلی به نسل دیگر بازتولید کرده است. برای شناخت این وضعیت، باید به گذشته بازگشت و چگونگی شکل‌گیری و تثبیت ذهنیت مردسالار را مورد پرسش قرار داد.

در صفحات این شماره، می‌کوشیم نگاهی تاریخی به دگرگونی مناسبات میان زنان و مردان داشته باشیم؛ از جوامع نخستین و نقش بنیادین زنان در شکل‌گیری زندگی جمعی تا گسترش ساختارهای مالکیت، اقتدار و سلسله‌مراتب اجتماعی. به این موضوع می‌پردازیم که چگونه نهادهایی چون خانواده، دولت، دین و نظام‌های فکری در تثبیت برتری مردانه نقش داشته‌اند و چگونه کنترل بر بدن، کار، انتخاب و زندگی زنان به بخشی از سازوکارهای حفظ قدرت تبدیل شده است. همچنین تلاش می‌کنیم نقش تاریخی زنان در تولید، انتقال دانش و سازمان‌دهی زندگی اجتماعی را از زیر سایه روایت‌هایی بیرون بیاوریم که سهم آنان را در تاریخ کم‌رنگ کرده‌اند.

باور داریم شناخت خشونت علیه زنان بدون شناخت ساختارهایی که آن را بازتولید می‌کنند، ممکن نیست. نابرابری تنها با اجبار و محرومیت استمرار نمی‌یابد؛ گاهی در باورهای

روزمره، الگوهای تربیتی و معیارهایی ریشه می‌دوانند که سلطه را طبیعی و استقلال زنان را نامتعارف جلوه می‌دهند. از همین رو، رهایی زنان به معنای تغییر چند قانون یا افزایش حضور آنان در نهادهای موجود نیست؛ بلکه به بازنگری در ذهنیت، مناسبات اجتماعی و روابط قدرت نیاز دارد. تجربه مبارزات زنان کورد نیز نشان می‌دهد که خودسازمان‌دهی، تولید دانش از منظر زنان، استقلال اقتصادی و مشارکت در تصمیم‌گیری‌های اجتماعی، از ضرورت‌های اساسی دستیابی به آزادی هستند. جامعه‌ای که زنان در آن از اختیار و اراده مستقل برخوردار نباشند، نمی‌تواند جامعه‌ای آزاد و دموکراتیک باشد.

این شماره می‌کوشد با بازخوانی ریشه‌های تاریخی خشونت علیه زنان، چگونگی شکل‌گیری و تداوم تمدن مردسالار و نقش ساختارهای اجتماعی در بازتولید سلطه را مورد بررسی قرار دهد. همچنین تلاش دارد با برجسته‌کردن تجربه مقاومت و مبارزه زنان، امکان دگرگونی مناسبات موجود و ساختن روابطی مبتنی بر آزادی و برابری را به بحث بگذارد. پرسش اساسی این است که چگونه می‌توان از آزادی جامعه سخن گفت، درحالی‌که زنان همچنان از حق تعیین سرنوشت و مشارکت مستقل محروم‌اند؟ زیرا رهایی زنان تنها پایان‌دادن به اشکال گوناگون خشونت نیست، بلکه گامی بنیادین برای بازسازی جامعه و گشودن افقی تازه در مناسبات انسانی است.



این ویژه‌نامه به مناسبت ۲۵ نوامبر، روز جهانی محو خشونت علیه زنان، حاصل پژوهش و تلاش جمعی هیئت تحریریه مجله آلترناتیو است؛ تلاشی برای واکاوی ریشه‌های تاریخی، اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و سیاسی خشونت علیه زنان، بازتاب واقعیت‌های تلخ و روایت مقاومت آنان، با نگاهی انتقادی به مناسبات سلطه و در جست‌وجوی افق‌هایی تازه برای آزادی، برابری و جهانی عاری از خشونت.

ریشه‌های تاریخی خشونت علیه زنان؛ از شکل‌گیری سلطه مردسالار تا مقاومت زنان

(ویژه‌نامه ۲۵ نوامبر؛ روز جهانی محو خشونت علیه زنان)

مقدمه: تاریخ تمدن از منظر مسئله زن

برای شناخت ریشه‌های تاریخی خشونت علیه زنان، نمی‌توان خشونت را صرفاً به رفتار فردی مردان، اختلافات خانوادگی یا مجموعه‌ای از قوانین تبعیض‌آمیز محدود کرد. خشونت علیه زنان در چارچوب اندیشه رهبر عبدالله اوجالان، پدیده‌ای تاریخی و ساختاری است که با شکل‌گیری سلطه، مالکیت، قدرت و تمدن دولتی پیوند خورده است. از این منظر، مسئله زن یکی از بنیادی‌ترین مسائل تاریخ جامعه است؛ زیرا سرنوشت زنان با دگرگونی‌های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی جوامع انسانی ارتباطی مستقیم دارد

در این نگاه، تاریخ تمدن تنها تاریخ پیدایش دولت‌ها، جنگ‌ها، امپراتوری‌ها و نظام‌های اقتصادی نیست؛ بلکه تاریخ شکل‌گیری و گسترش مناسبات سلطه بر جامعه و به‌ویژه بر زنان نیز هست. سلطه بر زن، یکی از نخستین و عمیق‌ترین و شکل‌های سازمان‌یافته سلطه در جامعه به شمار می‌رود و ساختارهای بعدی قدرت، از خانواده پدرسالار تا دولت و نظام طبقاتی، بر بستر آن گسترش یافته‌اند.

رهبر عبدالله اوجالان در کتاب «آزمونی در باب جامعه‌شناسی آزادی» تأکید می‌کند که بدون بررسی تاریخی موقعیت زن، شناخت تمدن و ساختارهای قدرت ممکن نیست. وی زنان را به عنوان «کهن‌ترین مستعمره» تعریف کرده و اگر از این منظر خشونت علیه زنان را مورد واکاوی قرار دهیم، بدون تردید می‌توان به عمق خاستگاه تاریخی زنان پی ببریم. از این منظر، زنان صرفاً یکی از گروه‌های تحت ستم در جامعه نیست؛ بلکه وضعیت او معیاری اساسی برای سنجش میزان آزادی یا سلطه در یک جامعه است.

بر این اساس، برای شناخت خشونت علیه زنان باید پرسید: چگونه جامعه‌ای که در بخش بزرگی از تاریخ خود بر پایه همکاری، تولید مشترک و پیوندهای جمعی شکل گرفته بود، به جامعه‌ای

مبتنی بر اقتدار مردانه، مالکیت و کنترل بدن و زندگی زنان تبدیل شد؟ چگونه نقش اجتماعی و تولیدی زن به‌تدریج محدود شد؟ چگونه سلطه مردانه از یک رابطه اجتماعی به یک نظام فرهنگی، اقتصادی، سیاسی و ذهنی تبدیل شد؟ و چگونه این نظام توانست خود را در خانواده، دین، دولت، قانون، آموزش و دانش بازتولید کند؟

پاسخ به این پرسش‌ها، ما را به بررسی تاریخ جامعه نوسنگی، شکل‌گیری ذهنیت مردسالار و سه گسست بزرگ جنسیتی در افکار و اندیشه‌های رهبر عبدالله اوجالان می‌رساند.

جامعه نوسنگی و جایگاه زن در پیدایش زندگی اجتماعی

همچنین برای شناخت ریشه‌های سلطه مردسالار باید به دوره‌ای بازگشت که انسان‌ها از زندگی مبتنی بر شکار و گردآوری خوراک به سوی کشاورزی، دامداری و سکونت پایدار حرکت کردند. این تحول که با شکل‌گیری جوامع نوسنگی همراه بود، یکی از مهم‌ترین دگرگونی‌های تاریخ بشر به شمار می‌رود.

در این دوره، انسان‌ها به‌تدریج شیوه‌های تازه‌ای از تولید، ذخیره‌سازی خوراک، ساخت ابزار، سازمان‌دهی زندگی جمعی و انتقال تجربه را پدید آوردند. کشاورزی، شناخت چرخه‌های طبیعت، پرورش گیاهان، نگهداری از حیوانات و ایجاد سکونتگاه‌های پایدار، زمینه شکل‌گیری ساختارهای پیچیده‌تر اجتماعی را فراهم کرد.

خشونت علیه زنان، ریشه در تاریخ سلطه دارد

این پدیده نه رفتاری فردی و نه مسئله‌ای محدود به خانواده، بلکه ساختاری تاریخی است که با مالکیت، قدرت و شکل‌گیری تمدن دولتی گسترش یافته است

در این دوره، نقش زنان در شکل‌گیری زندگی اجتماعی و اقتصاد تولیدی برجسته بوده است. زن در این روایت، نه عنصری حاشیه‌ای و وابسته، بلکه یکی از نیروهای اصلی سازمان‌دهنده زندگی جمعی است. شناخت چرخه‌های طبیعی، پرورش گیاهان، نگهداری از کودکان،

انتقال تجربه، تولید خوراک و حفظ پیوندهای اجتماعی از جمله عرصه‌هایی بودند که زنان در آن‌ها نقشی بنیادین داشتند.

در این چارچوب، جامعه نوسنگی با نوعی سازمان‌یافتگی اجتماعی پیوند دارد که در آن زندگی جمعی، تولید مشترک و ارتباط نزدیک با طبیعت اهمیت اساسی داشت. ارزش اجتماعی افراد الزاماً از مالکیت، انباشت ثروت یا قدرت نظامی ناشی نمی‌شد؛ بلکه توانایی مشارکت در بقای جامعه و استمرار زندگی جمعی اهمیت داشت.

این دوره را می توان در برابر تمدن مردسالار و دولتی قرار داد؛ تمدنی که بعدها با گسترش مالکیت خصوصی، طبقه‌بندی اجتماعی و اقتدار سیاسی، مناسبات جامعه را دگرگون کرد

اهمیت این بازگشت تاریخی در آن است که سلطه مردسالار را نمی‌توان واقعیتی طبیعی، همیشگی و تغییرناپذیر دانست. اگر ساختارهای اجتماعی در طول تاریخ دگرگون شده‌اند، روابط میان زن و مرد نیز می‌توانند دستخوش تغییر شوند. بنابراین، مردسالاری نه سرنوشت طبیعی بشر، بلکه نظامی تاریخی و اجتماعی است که شکل گرفته، گسترش یافته و از طریق نهادهای مختلف بازتولید شده است.

نخستین شکست جنسیتی ؛ آغاز سازمان‌یافتن سلطه مردانه

«نخستین شکست جنسیتی» این مفهوم به فرایندی تاریخی اشاره دارد که طی آن، مناسبات اجتماعی به‌تدریج از سازمان‌یافتگی مبتنی بر همکاری و پیوندهای جمعی فاصله گرفت و اقتدار مردانه در آن جایگاهی مسلط پیدا کرد

در این تحلیل، شکل‌گیری سلطه بر زن صرفاً نتیجه تفاوت‌های جسمانی میان

زن، از بنیان‌گذاران زندگی اجتماعی بوده است

در جوامع نوسنگی، زنان در تولید خوراک، شناخت طبیعت، انتقال تجربه و سازمان‌دهی زندگی جمعی نقشی بنیادین داشته‌اند

زن و مرد نبود. مسئله، تبدیل تفاوت به سلسله‌مراتب و تبدیل قدرت اجتماعی به ابزار کنترل بود. مردسالاری زمانی

شکل تاریخی پیدا کرد که گروه‌هایی از مردان توانستند قدرت اقتصادی، اجتماعی و نمادین را در اختیار بگیرند و آن را به امتیازی پایدار تبدیل کنند.

این دوره را با شکل‌گیری اتحاد میان مرد نیرومند، شخصیت‌های صاحب اقتدار آیینی و افراد سالخورده و باتجربه مرتبط می‌توان دانست. در این ساختار، نیروی جسمانی، اقتدار نمادین و تجربه اجتماعی در کنار یکدیگر قرار گرفتند و زمینه شکل‌گیری نخستین اشکال سازمان‌یافته قدرت مردانه را فراهم کردند.

مرد نیرومند از قدرت جسمانی و توانایی اعمال زور برخوردار بود. شخصیت آیینی یا شَمَنی می‌توانست از طریق تفسیر نیروهای طبیعت و مناسک، اقتدار معنوی و نمادین ایجاد کند. فرد سالخورده و باتجربه نیز با اتکا به دانش و جایگاه اجتماعی خود، در سازمان‌دهی روابط و تصمیم‌گیری‌ها نقش داشت

پیوند این نیروها زمینه‌ای برای تبدیل قدرت پراکنده به اقتدار سازمان‌یافته فراهم کرد. در چنین شرایطی، کنترل زنان، تولید و منابع اجتماعی به یکی از پایه‌های گسترش قدرت مردانه تبدیل شد.

نخستین شکست جنسیتی به معنای تغییر تدریجی مناسبات اجتماعی و شکل‌گیری ذهنیتی است که زن را از جایگاه کنشگر مستقل زندگی جمعی به موقعیتی تابع و کنترل‌شده سوق می‌دهد. در این فرایند، نقش زن در تولید و سازمان‌دهی جامعه کم‌اهمیت جلوه داده می‌شود و اقتدار مردانه به‌عنوان معیار اصلی قدرت و تصمیم‌گیری تثبیت می‌گردد.

این شکست، تنها به روابط میان زن و مرد محدود نمی‌ماند؛ بلکه بر ساختارهای اقتصادی، سیاسی و فرهنگی جامعه تأثیر می‌گذارد. از همین رو، سلطه بر زن یکی از نخستین پایه‌های شکل‌گیری جامعه سلسله‌مراتبی محسوب می‌شود.

شکل‌گیری ذهنیت مردسالار و تبدیل تفاوت به سلطه

ذهنیت مردسالار صرفاً به معنای برتری‌طلبی آشکار مردان نیست. این ذهنیت مجموعه‌ای از ارزش‌ها، باورها و روابط اجتماعی است که مرد را صاحب اختیار و زن را تابع، وابسته و نیازمند کنترل معرفی می‌کند.

مردسالاری زمانی به یک نظام پایدار تبدیل می‌شود که سلطه از سطح رفتار

فـردی فراتـر بـرود و در ذهنیـت عمـومی جامعـه جـای بگیـرد. در ایـن وضعیـت، نابرابـری دیگـر به‌عنـوان یـک رابطـه تاریـخی و اجتمـاعی دیـده نمی‌شـود، بلکـه بـه صـورت امـری طبیعی، اخلاقی یـا حتی ضـروری معـرفی می‌گـردد.

مردسـالاری سرنوشـت طبیـعی جامعـه نیسـت
مناسـبات سـلطه در رونـدی تاریـخی شـکل گرفته‌انـد و همان‌گونـه کـه روابـط اجتمـاعی دگرگـون شـده‌اند، سـاختارهای نابرابـر جنسیـتی نیـز قابلیـت تغییـر دارنـد

یـکی از ابزارهـای اصـلی ایـن نظـام، ایجـاد دوگانه‌هـای ارزشی میـان زن و مـرد اسـت. مـرد بـا قـدرت، عقلانیـت، اقتـدار و تصمیم‌گیـری تعریـف می‌شـود و زن بـا اطاعـت، سـکوت، وابسـتگی و خدمـت. ایـن تقسیم‌بنـدی به‌تدریـج در زبـان، فرهنـگ، آمـوزش، سـنت‌ها و نهادهـای اجتمـاعی نفـوذ می‌کنـد.

در چنیـن سـاختاری، اسـتقلال زن می‌توانـد به‌عنـوان تهدیـدی علیـه نظـم موجـود معـرفی شـود. زنی کـه دربـاره زنـدگی خـود تصمیـم می‌گیـرد، در عرصـه عمـومی حضـور پیـدا می‌کنـد، از حـق انتخـاب برخـوردار اسـت یـا مناسـبات نابرابـر را بـه چالـش می‌کشـد، بـا مقاومـت سـاختار مردسـالار مواجـه می‌شـود.

از ایـن منظـر، خشـونت تنهـا زمـانی رخ نمی‌دهـد کـه مـردی بـه زنی ضربـه بزنـد. تحقیـر، محروم‌کـردن از تصمیم‌گیـری، محدودکـردن آزادی رفت‌وآمـد، کنتـرل پوشـش، جلوگیـری از تحصیـل و کار، سـلب حـق انتخـاب در ازدواج، تهدیـد و وادارکـردن زن بـه سـکوت نیـز شـکل‌هایی از اعمـال سـلطه‌اند.

ذهنیـت مردسـالار از طریـق تکـرار ایـن روابـط، خـود را بازتولیـد می‌کنـد. هنـگامی کـه جامعـه اطاعـت زن را فضیلـت و اسـتقلال او را سـرپیچی تلـقی کنـد، خشـونت می‌توانـد حـتی بـدون حضـور مسـتقیم نیـروی فیزیـکی نیـز اسـتمرار یابـد.

حبس زنـان در خانـه؛ محدودکردن زن بـه نقش‌هـای تحمیل‌شـده

ایـن مفهـوم بـه فراینـدی اشـاره دارد کـه طی آن، زنـان از جایـگاه اجتمـاعی و تولیـدی گسـترده‌تر خـود بـه حاشیـه رانـده



شده و نقش او به محدوده خانه، مراقبت، خدمت و بازتولید زندگی خانوادگی تقلیل می‌یابد.

خانه در این تحلیل به‌خودی‌خود مسئله نیست. مسئله، تبدیل خانه به فضایی است که در آن کار زنان نامرئی می‌شود، اختیار اقتصادی آنان محدود می‌ماند و بخش بزرگی از مسئولیت‌های زندگی بر دوش آن‌ها قرار می‌گیرد، بی‌آنکه قدرت متناسبی در تصمیم‌گیری داشته باشند.

زنان در طول تاریخ در تولید خوراک، نگهداری از کودکان، انتقال دانش، حفظ روابط اجتماعی و استمرار زندگی روزمره نقش داشته‌اند. اما با گسترش مناسبات مالکیت و اقتدار مردانه، بسیاری از این فعالیت‌ها به‌عنوان وظیفه طبیعی زن معرفی شدند و ارزش اقتصادی و اجتماعی آن‌ها نادیده گرفته شد.

در این فرایند، کار زن به فعالیتی بی‌مزد یا کم‌ارزش تبدیل شد؛ درحالی‌که استمرار خانواده و جامعه بدون آن ممکن نبود. زنان مسئول مراقبت از کودکان، سالمندان، خانه و اعضای خانواده شناخته شد، اما این مسئولیت‌ها لزوماً به استقلال اقتصادی یا قدرت اجتماعی او منجر نشد.

محبوس کردن زنان در خانه همچنین به کنترل بدن و زمان آنان پیوند خورد. زن باید مطابق نیازهای خانواده و خواست مردسالارانه رفتار می‌کرد؛ ازدواج، فرزندآوری، کار، روابط اجتماعی و حتی حضور او در فضای عمومی تحت نظارت قرار می‌گرفت.

در نتیجه، تحمیل خانه‌داری تنها یک تقسیم کار ساده نبود؛ بلکه یکی از سازوکارهای تاریخی محدودکردن استقلال زن و تثبیت وابستگی او به ساختار مردسالار محسوب می‌شد

دومین شکست جنسیتی؛ تثبیت سلطه در تمدن دینی و طبقاتی

«دومین شکست جنسیتی» مرحله‌ای دیگر از گسترش سلطه بر زنان است؛ مرحله‌ای که در آن، مناسبات مردسالارانه در ساختارهای تمدنی، نظام‌های دینی، دولت‌ها و روابط طبقاتی تثبیت و مشروعیت پیدا می‌کنند.

در این مرحله، سلطه بر زن دیگر تنها به روابط مستقیم اجتماعی

مردسالاری پیش از آنکه به خشونت فیزیکی تبدیل شود، در ذهنیت جامعه ریشه می‌دواند

تقسیم‌بندی زن به‌عنوان موجودی تابع و مرد به‌عنوان صاحب قدرت و تصمیم‌گیری، زمینه بازتولید نابرابری و کنترل زنان را فراهم می‌کند

محدود نیست. نهادهای دینی، قوانین، ساختارهای سیاسی و نظام‌های اقتصادی نیز در بازتولید آن نقش پیدا می‌کنند با گسترش تمدن دولتی، مالکیت و سلسله‌مراتب اجتماعی، کنترل بر زنان به مسئله‌ای مرتبط با انتقال دارایی، نسب، ارث و استمرار قدرت خانوادگی تبدیل می‌شود. تثبیت نسب پدری و اطمینان از انتقال مالکیت به وارثان مرد، اهمیت کنترل بر ازدواج، روابط جنسی و فرزندآوری زنان را افزایش می‌دهد.

در این ساختار، زن نه‌فقط به‌عنوان عضو خانواده، بلکه به‌عنوان عاملی در استمرار نسل و انتقال مالکیت مورد کنترل قرار می‌گیرد. بدن زن به عرصه‌ای برای اعمال اقتدار مردانه و تضمین نظم پدرسالارانه تبدیل می‌شود.

در نظام‌های دینی و سیاسی نیز این مناسبات می‌توانند با زبان اخلاق، تقدس و نظم اجتماعی بازتولید شوند. اطاعت زن، محدودیت حضور او در عرصه عمومی و وابستگی اقتصادی و حقوقی‌اش به مرد، در برخی ساختارها به‌عنوان بخشی از نظم مشروع معرفی می‌شود.

دومین شکست جنسیتی از این منظر، مرحله‌ای است که در آن، سلطه مردسالارانه از طریق نهادهای تمدنی تثبیت می‌شود و به ساختاری فراگیر تبدیل می‌گردد؛ ساختاری که هم در زندگی خصوصی و هم در عرصه عمومی حضور دارد.

خانواده، خاندان و دولت؛ پیوند مالکیت با سلطه بر زن

خانواده پدرسالار، خاندان و دولت را نمی‌توان نهادهایی کاملاً جدا از یکدیگر بررسی کرد. این ساختارها در روند تاریخی شکل‌گیری تمدن دولتی، با یکدیگر پیوند یافته‌اند و در تثبیت روابط مالکیت و اقتدار نقش داشته‌اند.

خانواده در بسیاری از جوامع به واحدی تبدیل شد که در آن، مرد جایگاه رئیس و صاحب اختیار را به دست آورد. این اقتدار تنها به روابط عاطفی یا تقسیم مسئولیت‌های خانوادگی محدود نبود؛ بلکه با مالکیت، ارث، نسب و انتقال قدرت نیز ارتباط داشت.

در ساختار پدرسالار، مرد به‌عنوان سرپرست و نماینده خانواده شناخته می‌شود و زن و فرزندان در موقعیتی وابسته به او قرار می‌گیرند. این وابستگی می‌تواند در قوانین، عرف‌ها و ساختارهای اقتصادی تثبیت شود

با گسترش خاندان‌ها، مسئله‌ی استمرار قدرت و انتقال دارایی اهمیت بیشتری پیدا می‌کند. کنترل بر نسب و فرزندآوری، به یکی از ابزارهای حفظ مالکیت و اقتدار خانوادگی تبدیل می‌شود. در این روند، زن به‌تدریج از فردی برخوردار از اختیار مستقل به عنصری در خدمت استمرار ساختار پدرسالارانه تبدیل می‌شود.

دولت نیز با گسترش قوانین، دستگاه اداری، نظام قضایی و ساختارهای مالکیت، می‌تواند این روابط را تثبیت کند. به این ترتیب، مناسباتی که ابتدا در خانواده و روابط اجتماعی شکل گرفته‌اند، در سطحی گسترده‌تر سازمان‌دهی می‌شوند

برای فهم سلطه بر زن باید خانواده، مالکیت، دولت و ساختار تمدن را در ارتباط با یکدیگر بررسی کرد. سلطه مردسالارانه تنها با تغییر رفتار فردی از میان نمی‌رود؛ زیرا ریشه‌های آن در روابط اجتماعی و نهادهایی قرار دارند که قدرت و وابستگی را بازتولید می‌کنند.

اسطوره‌ها و بازنمایی زن در تمدن مردسالار

اسطوره‌ها یکی از عرصه‌های مهم بازتاب دگرگونی‌های اجتماعی و فرهنگی جوامع باستانی‌اند. بررسی اسطوره‌ها می‌تواند به شناخت تحول جایگاه زن، تغییر مناسبات قدرت و شکل‌گیری ذهنیت مردسالار کمک کند.

در روایت‌های اسطوره‌ای مزوپوتامیا،

ایزدبانوان و شخصیت‌های زن در بسیاری از موارد با باروری، طبیعت، جنگ، عشق و قدرت پیوند دارند. حضور شخصیت‌هایی چون ایشتار نشان می‌دهد که زنان در نظام‌های نمادین جوامع باستانی جایگاهی مهم داشته‌اند.

اما در برخی روایت‌ها، این قدرت زنانه با اقتدار مردانه وارد تقابل می‌شود. حماسه گیلگمش یکی از نمونه‌هایی است که می‌توان از طریق آن به بازخوانی رابطه قدرت، جنسیت و نظم اجتماعی پرداخت.

در حماسه گیلگمش، ایشتار به گیلگمش پیشنهاد پیوند می‌دهد، اما گیلگمش پیشنهاد او را رد می‌کند و از سرنوشت مردانی سخن می‌گوید که پیش‌تر با ایشتار مرتبط بوده‌اند. ایشتار از پدرش آنو می‌خواهد گاو آسمانی را برای مجازات گیلگمش بفرستد. گیلگمش و انکیدو با گاو آسمانی می‌جنگند و آن را از میان می‌برند. پس از این رخداد، انکیدو می‌میرد و گیلگمش در جست‌وجوی راز جاودانگی برمی‌آید.

اهمیت این روایت در خوانش نمادین آن است: تقابل میان شخصیت زنانه‌ای برخوردار از قدرت و مردی که اقتدار خود را در برابر او تثبیت می‌کند، می‌تواند زمینه‌ای برای بررسی بازنمایی قدرت زنانه در سنت اسطوره‌ای باشد

در چنین خوانشی، مسئله فقط شخصیت‌های اسطوره‌ای نیستند؛ بلکه باید پرسید چگونه روایت‌های فرهنگی می‌توانند جایگاه زن را بازنمایی کنند، چگونه قدرت زنانه به‌عنوان تهدید تصویر می‌شود و چگونه ارزش‌های مردسالارانه در حافظه فرهنگی جامعه استمرار می‌یابند.

اسطوره‌ها در این چارچوب، بخشی از تاریخ ذهنیت اجتماعی‌اند. آن‌ها می‌توانند هم ردپای جایگاه پیشین زنان را حفظ کنند و هم دگرگونی‌های بعدی مناسبات قدرت را بازتاب دهند.

دین و تقدیس نظم مردسالارانه

دین و نظام‌های اعتقادی را باید در پیوند با تحولات تاریخی جامعه و شکل‌گیری ساختارهای قدرت بررسی کرد. مسئله در اینجا صرف وجود باورهای دینی نیست، بلکه چگونگی تبدیل برخی تفسیرهای دینی به ابزار مشروعیت‌بخشی به سلطه است.

با گسترش تمدن‌های دولتی و ساختارهای طبقاتی، نهادهای دینی در برخی جوامع به یکی از منابع مهم اقتدار اجتماعی تبدیل شدند. تفسیرهای دینی

می‌توانستند نظم سیاسی و خانوادگی را تأیید کنند و سلسله‌مراتب اجتماعی را در قالب نظمی مقدس بازنمایی کنند.

در چنین شرایطی، جایگاه زن نیز تحت تأثیر این تفسیرها قرار گرفت. اطاعت از مرد، محدودیت در حضور اجتماعی، کنترل بر پوشش و بدن و وابستگی حقوقی و اقتصادی زنان، در برخی نظام‌های تفسیری به‌عنوان بخشی از نظم اخلاقی و دینی معرفی شد

این روند باعث شد که مناسبات تاریخی و قابل تغییر، صورتی ثابت و مقدس پیدا کنند. هنگامی که یک رابطه نابرابر به‌عنوان فرمانی تغییرناپذیر معرفی شود، اعتراض به آن نیز می‌تواند به‌عنوان مخالفت با نظم مقدس تعبیر گردد.

نقد دین‌گرایی اقتدارگرا به معنای نادیده‌گرفتن تجربه‌های معنوی انسان نیست؛ بلکه متوجه آن ساختارهایی است که از باورهای دینی برای تثبیت اقتدار، محدودکردن آزادی و بازتولید سلطه استفاده می‌کنند.

از این منظر، رهایی زن مستلزم نقد ذهنیتی است که نابرابری را مقدس می‌کند و حق تصمیم‌گیری درباره زندگی زنان را از خود آنان می‌گیرد



فلسفه و دانش مردمحور؛ بازتولید سلطه در عرصه‌ی اندیشه

سلطه مردسالارانه تنها از طریق زور، قانون یا سنت استمرار نمی‌یابد؛ بلکه در تولید دانش و شکل‌گیری نظام‌های فکری نیز بازتولید می‌شود.

دانش زمانی به ابزار سلطه تبدیل می‌شود که تجربه بخش بزرگی از جامعه به ویژه زنان را نادیده بگیرد و جهان را تنها از منظر گروه مسلط توضیح دهد.

در طول تاریخ فلسفه، بسیاری از نظام‌های فکری درباره زن و مرد بر پایه سلسله‌مراتب جنسیتی شکل گرفته‌اند. در برخی دیدگاه‌ها، مرد به‌عنوان معیار عقلانیت، شهروندی و فعالیت سیاسی معرفی شده و زن از جایگاه برابر در تولید دانش و تصمیم‌گیری اجتماعی محروم مانده است.

برای نمونه، در بخش‌هایی از سنت فلسفی یونان باستان، زنان از مشارکت برابر در زندگی سیاسی محروم بودند و نقش آنان عمدتاً در چارچوب خانواده تعریف می‌شد. در برخی آثار ارسطو نیز تفاوت میان زن و مرد در قالب سلسله‌مراتبی طبیعی تفسیر شده است

در دوره‌های بعد نیز شماری از فیلسوفان، با وجود تفاوت‌های فکری و تاریخی، فرض‌های مردمحورانه را در نظریه‌های خود بازتولید کرده‌اند. این روند نشان می‌دهد که دانش و فلسفه نیز از مناسبات قدرت جدا نیستند.

بنابراین مسئله تنها وجود چند نظریه تبعیض‌آمیز نیست؛ بلکه باید ساختاری را بررسی کرد که در آن، تجربه مردان به تجربه عمومی انسان تبدیل می‌شود و تجربه زنان به حاشیه رانده می‌شود.

این نقد به تولید دانش جدید نیز مربوط است. اگر دانش درباره جامعه، تاریخ و طبیعت بدون حضور تجربه و اراده زنان تولید شود، می‌تواند همان سلسله‌مراتبی را بازتولید کند که مدعی توضیح آن است.

تقدیس نابرابری، یکی از ابزارهای استمرار سلطه است هنگامی که اطاعت زنان در محدودیت آزادی آنان در قالب نظم مقدس و تغییرناپذیر معرفی شود، مناسبات تاریخی مردسالارانه از نقد و تغییر مصون می‌مانند.

علم‌گرایی و تبدیل دانش به ابزار اقتدار

باید میان دانش رهایی‌بخش و علم‌گرایی اقتدارگرا تمایز قائل شد. علم‌گرایی زمانی شکل می‌گیرد که یک شیوه خاص از تولید دانش، خود را تنها مرجع حقیقت معرفی کند و هر تجربه یا شناختی را که با معیارهای آن سازگار نیست، بی‌اعتبار بداند.

در این ساختار، دانش می‌تواند به ابزار طبقه‌بندی، نظارت و کنترل جامعه تبدیل شود. بدن انسان، طبیعت و روابط اجتماعی به موضوعاتی برای مدیریت از سوی مراکز قدرت تبدیل می‌شوند.

این مسئله درباره زنان نیز اهمیت دارد. هنگامی که بدن زن صرفاً از منظر زیستی و تولیدمثلی تعریف شود، تجربه اجتماعی، اراده، آزادی و شخصیت مستقل او به حاشیه می‌رود.

نقد علم‌گرایی بخشی از نقد تمدن سلطه است؛ زیرا سلطه تنها با ابزارهای سیاسی و اقتصادی استمرار نمی‌یابد، بلکه به دانشی نیاز دارد که آن را طبیعی، ضروری و اجتناب‌ناپذیر جلوه دهد

از این منظر، رهایی زن مستلزم بازنگری در شیوه‌های تولید دانش، ارزش‌گذاری تجربه‌های انسانی و به‌رسمیت‌شناختن جایگاه زنان به‌عنوان تولیدکنندگان اندیشه است.

جنسیت‌گرایی، اقتدارگرایی و ساختارهای بازتولید خشونت

خشونت علیه زنان در چارچوبی از سازوکارهای به‌هم‌پیوسته وابسته است. جنسیت‌گرایی، اقتدارگرایی، دین‌گرایی و علم‌گرایی اقتدارگرا از جمله ساختارهایی‌اند که می‌توانند سلطه را در عرصه‌های مختلف زندگی بازتولید کنند.

جنسیت‌گرایی با ایجاد سلسله‌مراتب میان زن و مرد، برتری مردانه را به یک اصل اجتماعی تبدیل می‌کند. این ذهنیت در خانواده، محیط کار، آموزش، سیاست و روابط روزمره حضور می‌یابد و فرصت‌های زنان را محدود می‌کند

اقتدارگرایی نیز بر تمرکز قدرت و حذف مشارکت آزادانه استوار است. در

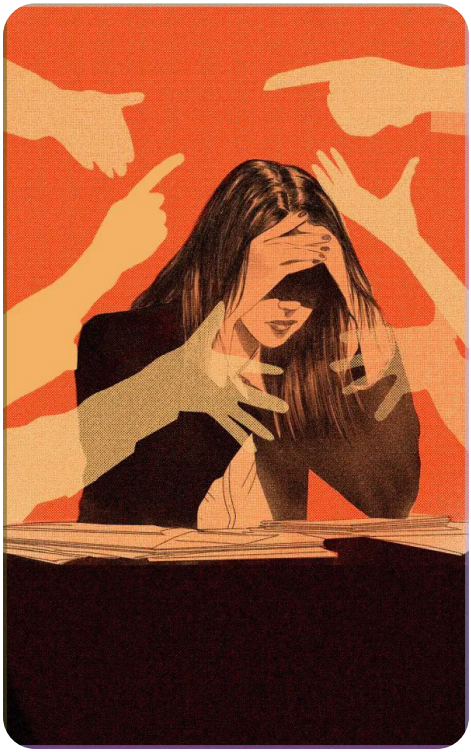

چنین ساختاری، تصمیم‌گیری از پایین به بالا صورت نمی‌گیرد و افراد تابع اراده صاحبان قدرت می‌شوند. این منطق در خانواده پدرسالار نیز بازتاب پیدا می‌کند؛ جایی که مرد می‌تواند خود را صاحب اختیار زندگی دیگر اعضای خانواده بداند.

دین‌گرایی اقتدارگرا با استفاده از تفسیرهای بسته و سلسله‌مراتبی، نظم مردسالارانه را مشروعیت می‌بخشد. علم‌گرایی اقتدارگرا نیز می‌تواند با نادیده‌گرفتن تجربه‌های متنوع انسانی، دانش را در خدمت مدیریت و کنترل قرار دهد.

این سازوکارها مستقل از یکدیگر عمل نمی‌کنند. آن‌ها می‌توانند یکدیگر را تقویت کنند و ساختاری به وجود آورند که در آن، سلطه بر زنان از طریق خانواده، نهادهای اجتماعی، قوانین، آموزش و فرهنگ استمرار پیدا کند.

ترس مردسالاری از آزادی زن

مردسالاری برای استمرار خود به کنترل نیاز دارد؛ کنترل بر بدن، انتخاب، زمان، کار، روابط اجتماعی و اراده زنان. هرچه زنان از استقلال بیشتری برخوردار شوند، امکان بازتولید این کنترل کاهش می‌یابد.

در این معنا، آزادی زن صرفاً به معنای برخورداری از چند حق قانونی نیست. آزادی به معنای دگرگونی رابطه‌ای است که در آن مرد خود را صاحب اختیار و زن را تابع اراده خویش می‌داند.

زن آزاد، زنی است که بتواند درباره زندگی، بدن، تحصیل، کار، روابط،

علم‌گرایی اقتدارگرا، تجربه زنان را به حاشیه می‌راند هنگامی که بدن زن صرفاً از منظر زیستی و تولیدمثلی تعریف شود، اراده، شخصیت مستقل، آزادی و تجربه اجتماعی او نادیده گرفته می‌شود

مشارکت سیاسی و آینده خود تصمیم بگیرد. چنین زنی دیگر در چارچوب نقش‌های تحمیل‌شده تعریف نمی‌شود و می‌تواند ساختارهای نابرابر را به پرسش بکشد.

از این منظر، خشونت علیه زنان در

بسیاری از موارد واکنشی به تلاش آنان برای خروج از مناسبات سلطه است. تهدید، تحقیر، محدودیت و اعمال زور می‌توانند به ابزارهایی برای بازگرداندن زن به موقعیت تابع تبدیل شوند.

اما آزادی زن تنها نظم مردسالارانه را به چالش نمی‌کشد؛ بلکه امکان شکل‌گیری روابط اجتماعی مبتنی بر مشارکت، برابری و مسئولیت مشترک را نیز فراهم می‌کند.

خشونت علیه زنان در خاورمیانه و ساختارهای دولتی

در بخش بزرگی از خاورمیانه، روابط مردسالارانه با ساختارهای سیاسی، حقوقی، اقتصادی و سنتی درهم‌تنیده‌اند. کنترل بر بدن، ازدواج، طلاق، ارث، حضانت فرزندان، پوشش، اشتغال و حضور اجتماعی زنان در بسیاری از جوامع به عرصه‌ای برای اعمال قدرت تبدیل شده است.

در این ساختارها، زن ممکن است از نظر قانونی، اقتصادی یا اجتماعی به خانواده و مردان وابسته نگه داشته شود. چنین وابستگی‌ای امکان خروج از روابط خشونت‌آمیز را کاهش می‌دهد و زمینه استمرار کنترل را فراهم می‌کند.

خشونت در این شرایط تنها به قتل زنان یا ضرب‌وشتم محدود نیست. ازدواج اجباری، محرومیت از آموزش، محدودیت اشتغال، کنترل پوشش، تهدید، آزار روانی، سلب حق انتخاب و جلوگیری از مشارکت اجتماعی نیز بخشی از ساختار خشونت‌اند.

مسئله زن را باید در پیوند با ساختار دولت و تمدن سلطه بررسی کرد. در این چارچوب، دولت‌محوری و اقتدارگرایی می‌توانند روابط سلسله‌مراتبی را در خانواده و جامعه تقویت کنند.

از این منظر، رهایی زنان در خاورمیانه تنها با اصلاح چند قانون یا تغییر برخی رفتارهای فردی تحقق نمی‌یابد؛ بلکه نیازمند دگرگونی ساختارهای اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی است که وابستگی و نابرابری را بازتولید می‌کنند.

مسئله زن در جامعه کورد و مبارزه برای رهایی

مسئله زن در جامعه کورد جایگاهی محوری دارد. وضعیت تاریخی زنان کورد تحت تأثیر مناسبات مردسالارانه، ساختارهای عشیره‌ای، اقتدار دولت‌ها، فشارهای سیاسی و محدودیت‌های اقتصادی شکل گرفته است.

در چنین شرایطی، زنان علاوه بر تبعیض جنسیتی، با اشکال مختلف محرومیت اجتماعی و سیاسی نیز مواجه بوده‌اند. محدودیت در آموزش، مشارکت سیاسی، مالکیت، انتخاب همسر و

خشونت علیه زنان در خاورمیانه ساختاری چندلایه دارد

کنترل بر پوشش، ازدواج، طلاق، ارث، اشتغال و حضور اجتماعی زنان با مناسبات حقوقی، اقتصادی، سیاسی و سنتی درهم‌تنیده است

حضور مستقل در عرصه عمومی، بخشی از تجربه تاریخی بسیاری از زنان در این جوامع بوده است.

اما زنان کورد در دوره‌های مختلف در برابر این ساختارها مقاومت کرده‌اند. مشارکت در زندگی اجتماعی، حفظ زبان و فرهنگ، تولید، سازمان‌دهی جمعی و حضور در مبارزات سیاسی از عرصه‌هایی بوده‌اند که زنان در آن‌ها نقش داشته‌اند.

در جنبش آزادی زنان کورد، مسئله رهایی زن به‌تدریج از یک مطالبه محدود اجتماعی فراتر رفت و به مسئله‌ای بنیادین در بازاندیشی جامعه و قدرت تبدیل شد.

در این نگاه، مشارکت زنان نباید به حضور نمادین یا استفاده ابزاری از توانایی‌های آنان محدود شود. زنان باید در تولید اندیشه، سازمان‌دهی اجتماعی، تصمیم‌گیری و ساختن آینده جامعه نقش مستقل و تعیین‌کننده داشته باشند

تأکید بر سازمان‌یابی مستقل زنان نیز از همین ضرورت سرچشمه می‌گیرد. بدون سازمان‌یابی، اراده زنان ممکن است بار دیگر در ساختارهای مردسالارانه و اقتدارگرا جذب یا محدود شود.

انقلاب زنان؛ دگرگونی در روابط اجتماعی و ذهنیت

در فلسفه رهبر عبدالله اوجالان، انقلاب زن به معنای تغییر چند قانون یا اصلاح جایگاه زنان در ساختار موجود نیست. انقلاب زن دگرگونی عمیق در روابط اجتماعی، ذهنیت، فرهنگ و مناسبات قدرت است.

این انقلاب باید هم‌زمان در عرصه‌های مختلف زندگی رخ دهد:



در خانواده، اقتصاد، آموزش، سیاست، فرهنگ، تولید دانش و روابط میان زن و مرد.

اگر زنی وارد عرصه سیاسی شود، اما همچنان در خانواده از حق تصمیم‌گیری محروم باشد، ساختار سلطه به‌طور کامل دگرگون نشده است. اگر زنان در بازار کار حضور داشته باشند، اما کار مراقبتی و مسئولیت‌های خانه همچنان به‌طور یک‌جانبه بر دوش آنان قرار گیرد، نابرابری در شکلی تازه ادامه پیدا می‌کند.

همچنین اگر زنان به جایگاه‌های مدیریتی برسند، اما منطق اقتدارگرایی و سلطه را بازتولید کنند، صرف تغییر جنسیت صاحبان قدرت به معنای رهایی جامعه نخواهد بود.

از این رو، انقلاب زن باید هم ساختارهای بیرونی سلطه و هم ذهنیت درونی‌شده آن را دگرگون کند. این تحول به معنای بازتعریف رابطه زن و مرد بر پایه آزادی، مسئولیت مشترک، احترام متقابل و مشارکت برابر است.

مبارزه زنان کورد، از مقاومت اجتماعی تا سازمان‌یابی مستقل امتداد یافته است

زنان کورد با حضور در عرصه‌های تولید، حفظ زبان و فرهنگ و مبارزات سیاسی، برای دستیابی به حق تصمیم‌گیری و نقش مستقل در سرنوشت جامعه مبارزه کرده اند

سومین شکست جنسیتی؛ مبارزه با مردانگی هژمونیک به چالش کشیدن آن

مفهوم «سومین شکست جنسی» به ضرورت عبور از ذهنیت مردسالار و بازسازی روابط میان زن و مرد اشاره دارد.

اگر نخستین شکست با شکل‌گیری اقتدار مردانه و دومین شکست با تثبیت آن در ساختارهای تمدنی و دینی پیوند داشته باشد، سومین شکست به تلاش برای رهایی از این نظام تاریخی مربوط می‌شود.

در این مرحله، مسئله تنها مقابله با خشونت آشکار یا اصلاح نهادهای تبعیض‌آمیز نیست؛ بلکه باید ذهنیتی دگرگون شود که سلطه را طبیعی می‌داند و رابطه انسانی را بر پایه مالکیت و فرمانبرداری تعریف می‌کند.

بنابراین در این مرحله ضرورت «گسست رادیکال از مردانگی هژمونیک» تأکید می‌شود. این مفهوم به معنای نفی وجود مردان یا دشمنی با جنسیت مردانه نیست؛ بلکه به معنای گسستن از ذهنیت سلطه‌گر و مناسباتی است که مرد را صاحب اختیار و زن را تابع می‌سازد

این دگرگونی باید در مردان نیز رخ دهد. مردی که خواهان جامعه‌ای آزاد است، نمی‌تواند در زندگی شخصی و اجتماعی خود همچنان بر پایه مالکیت، کنترل و اقتدار رفتار کند.

در نتیجه، سومین شکست جنسی پروژه‌ای برای بازسازی انسان و جامعه است؛ پروژه‌ای که آزادی زن را به مسئله‌ای مرکزی در آزادی کل جامعه تبدیل می‌کند.



ژنئولوژی؛ بازسازی دانش از منظر آزادی زنان

ژنئولوژی یکی از مفاهیم بنیادین در اندیشه رهبر عبدالله اوجالان و جنبش آزادی زنان کورد است. این مفهوم با هدف بازاندیشی در شیوه تولید دانش و قرار دادن تجربه، اراده و آزادی زنان در

مرکز شناخت جامعه مطرح شده است

ژنئولوژی از این پرسش آغاز می‌کند که چه کسانی دانش را تولید کرده‌اند، چه تجربه‌هایی در تاریخ و نظریه به رسمیت شناخته شده‌اند و چه صداهایی از روایت رسمی جامعه حذف شده‌اند

در بسیاری از نظام‌های شناخت، تجربه مردان به‌عنوان تجربه عمومی و مسلط انسان معرفی شده است. زنان در این ساختارها اغلب موضوع مطالعه بوده‌اند، نه تولیدکنندگان مستقل دانش و نظریه

ژنئولوژی تلاش می‌کند این رابطه را دگرگون کند. زنان باید بتوانند درباره تاریخ، جامعه، طبیعت، اقتصاد، سیاست و روابط انسانی از جایگاه کنشگر و تولیدکننده دانش سخن بگویند

این رویکرد به بازخوانی تاریخ زنان نیز اهمیت می‌دهد. بسیاری از فعالیت‌ها و تجربه‌های زنان در تاریخ رسمی ثبت نشده‌اند؛ کارهای تولیدی و مراقبتی آنان نادیده گرفته شده و نقششان در شکل‌گیری فرهنگ، تولید دانش و زندگی اجتماعی به حاشیه رانده شده است.

ژنئولوژی در پی آن است که این تجربه‌ها را به عرصه شناخت بازگرداند و امکان تولید دانشی را فراهم کند که در خدمت آزادی و سازمان‌یابی اجتماعی باشد.

از این منظر، ژنئولوژی تنها یک ساختار معرفتی یا مجموعه‌ای از نظریه‌ها

ژنئولوژی، تولید دانش را از منظر آزادی زنان بازتعریف می‌کند

این رویکرد با بازگرداندن تجربه‌های حذف‌شده زنان به عرصه شناخت، آنان را نه صرفاً موضوع مطالعه، بلکه تولیدکنندگان مستقل اندیشه و دانش می‌داند

نیست؛ بلکه رویکردی برای پیوند دانش با زندگی، تجربه اجتماعی و مبارزه برای رهایی است.

مدرنیته دموکراتیک؛ بدیلی در برابر تمدن سلطه

در برابر مدرنیته سرمایه‌داری و تمدن دولتی، مفهوم «مدرنیته دموکراتیک» را مطرح می‌کند. این مفهوم بر سازمان‌یابی

جامعه از پایین، مشارکت مستقیم مردم، آزادی زنان، همزیستی جوامع گوناگون و پیوند متوازن با طبیعت تأکید دارد

در این چارچوب، آزادی زنان یکی از پایه‌های اصلی جامعه دموکراتیک است. جامعه‌ای که در آن زنان از حق تصمیم‌گیری، سازمان‌یابی و مشارکت مستقل برخوردار نباشند، نمی‌تواند جامعه‌ای آزاد و دموکراتیک باشد

مدرنیته دموکراتیک در برابر تمرکز قدرت و سلطه دولت‌محور، بر خودمدیریتی اجتماعی تأکید می‌کند. در این الگو، تصمیم‌گیری باید تا حد امکان به خود جوامع و نهادهای مشارکتی آنان نزدیک شود

آزادی زنان در چنین ساختاری نباید به اراده صاحبان قدرت یا حمایت مقطعی نهادهای رسمی وابسته باشد. زنان باید سازمان‌ها، نهادها و سازوکارهای مستقل خود را برای مشارکت در تصمیم‌گیری و دفاع از حقوقشان ایجاد کنند

این رویکرد همچنین اقتصاد را از منطق انباشت و سودمحوری جدا می‌کند و بر اقتصاد اجتماعی، تولید مشترک و رفع وابستگی تأکید دارد. از این منظر، استقلال اقتصادی زنان یکی از شروط اساسی آزادی آنان است

اقتصاد کمونال، اکولوژی و رهایی زن

مسئله اقتصاد و اکولوژی با مسئله آزادی زن پیوندی بنیادی دارد. سلطه بر طبیعت و سلطه بر زن در منطق تمدن اقتدارگرا و انباشت‌محور، دو فرایند مرتبط به شمار می‌روند.

ژنئولوژی، تولید دانش را از منظر آزادی زنان بازتعریف می‌کند

این رویکرد با بازگرداندن تجربه‌های حذف‌شده زنان به عرصه شناخت، آنان را نه صرفاً موضوع مطالعه، بلکه تولیدکنندگان مستقل اندیشه و دانش می‌داند

نظامی که طبیعت را منبعی برای استخراج بی‌پایان سود می‌داند، می‌تواند انسان‌ها و روابط اجتماعی را نیز بر اساس مالکیت و بهره‌کشی سازمان‌دهی کند. در چنین ساختاری، کار زنان، به‌ویژه کار مراقبتی و بازتولیدی، اغلب کم‌ارزش یا نامرئی تلقی می‌شود.

اقتصاد کمونال در برابر این منطق، بر تولید و مصرف مبتنی بر نیازهای اجتماعی، همکاری، مشارکت و مسئولیت جمعی تأکید دارد.

استقلال اقتصادی زنان در چنین الگویی اهمیت اساسی دارد. زنی که به دلیل وابستگی مالی ناچار به ماندن در رابطه‌ای خشونت‌آمیز است، از آزادی واقعی برخوردار نیست. بنابراین، ایجاد فرصت‌های اقتصادی، تعاونی‌های اجتماعی، دسترسی برابر به منابع و مشارکت زنان در تصمیم‌گیری اقتصادی، بخشی از فرایند رهایی محسوب می‌شود

اکولوژی نیز با آزادی زن ارتباط دارد؛ زیرا جامعه‌ای که رابطه خود با طبیعت را بر پایه سلطه و تخریب سازمان‌دهی می‌کند، در روابط انسانی نیز زمینه بازتولید اقتدار را فراهم می‌سازد

در این نگاه، جامعه آزاد باید هم‌زمان رابطه خود با زنان، طبیعت و قدرت را بازسازی کند.

خانواده دموکراتیک؛ عبور از مالکیت و اقتدار

مسئله خانواده با ضرورت دگرگونی روابط مالکیت و سلطه ارتباط دارد. نقد خانواده پدرسالار به معنای نفی پیوندهای عاطفی، مسئولیت مشترک یا زندگی جمعی نیست؛ بلکه متوجه ساختاری است که در آن، خانواده بر پایه اقتدار یک‌جانبه مرد سازمان‌دهی می‌شود.

در خانواده پدرسالار، مرد ممکن است خود را صاحب اختیار زن و فرزندان بداند. این رابطه می‌تواند از طریق وابستگی اقتصادی، عرف‌های اجتماعی، قوانین و فشارهای فرهنگی استمرار پیدا کند.

تغییر مناسبات و روابط خانواده بر پایه آزادی و مسئولیت مشترک شکل می‌گیرد. در چنین خانواده‌ای، زن و مرد هر دو از حق تصمیم‌گیری برخوردارند و هیچ‌یک مالک دیگری نیست.

مسئولیت مراقبت از کودکان، امور خانه و استمرار زندگی خانوادگی نیز نباید به‌طور طبیعی و یک‌جانبه بر دوش زنان قرار گیرد. این مسئولیت‌ها باید بر پایه مشارکت و توافق تقسیم شوند

در این چارچوب، رابطه عاطفی نیز باید از منطق مالکیت فاصله بگیرد. عشق نمی‌تواند با کنترل، اجبار، تهدید و سلب آزادی همراه باشد. رابطه‌ای که در آن یکی از طرفین حق انتخاب دیگری را محدود می‌کند، بر پایه برابری و آزادی شکل نگرفته است.

خودسازمان‌دهی زنان؛ شرط تحقق آزادی

یکی از تأکیدهای بنیادین در فلسفه و نظریات، ضرورت سازمان‌یابی مستقل زنان است. در این دیدگاه، آزادی نمی‌تواند از سوی نهادهای قدرت به زنان اعطا شود؛ بلکه زنان باید با آگاهی، اراده و سازمان‌دهی جمعی، توانایی تعیین سرنوشت و دفاع از حقوق خود را به دست آورند.

جنبش زنان کورد از نخستین تجربه‌های سازمان‌دهی مستقل زنان بر پایه این رویکرد را شکل داد. در سال ۱۹۸۷، اتحادیه زنان میهن‌پرست کوردستان تأسیس شد و نقطه عطفی در روند شکل‌گیری تشکیلات مستقل زنان در این جنبش به وجود آورد. این مسیر در سال ۱۹۹۵ با تأسیس اتحادیه آزادی زنان کوردستان و در سال ۱۹۹۹ با شکل‌گیری حزب کارگران زنان کوردستان گسترش یافت. بدین‌ترتیب، سازمان‌یابی زنان از حضور سیاسی و اجتماعی فراتر رفت و به ساختاری مستقل با اراده و هویت تشکیلاتی ویژه تبدیل شد.

اهمیت این تجربه در آن بود که زنان تنها به مشارکت در ساختارهای موجود بسنده نکردند؛ بلکه بر ضرورت داشتن تشکیلات مستقل، حق تصمیم‌گیری و حضور برابر در تمامی عرصه‌های اجتماعی تأکید کردند. این روند بعدها در الگوی ریاست مشترک، نهادهای مستقل زنان و گسترش اندیشه ژنئولوژی نیز بازتاب یافت.

سازمان‌یابی زنان امکان می‌دهد تجربه‌های فردی خشونت و تبعیض به شناختی اجتماعی تبدیل شوند. آنچه در ابتدا ممکن است مسئله‌ای خصوصی یا خانوادگی تلقی شود، در بستر آگاهی و همبستگی، به‌عنوان بخشی از یک ساختار عمومی شناخته می‌شود. از همین رو، خودسازمان‌دهی باید در عرصه‌هایی چون آموزش، اقتصاد، فرهنگ، سیاست، تولید دانش، مقابله با خشونت و مشارکت در اداره جامعه گسترش یابد

این تجربه تاریخی نشان داد که زنان می‌توانند با اتکا به آگاهی و اراده مستقل خود، ساختارهایی برای دفاع از حقوق و مشارکت در سرنوشت جامعه ایجاد کنند. جنبش زنان کورد از این منظر، نمونه‌ای از پیوند اندیشه رهایی زن با سازمان‌دهی عملی و اجتماعی است؛ تجربه‌ای که افق آن به مرزهای یک جامعه محدود نمی‌ماند.

در فلسفه، رهایی زن و آزادی جامعه دو مسیر جدایی‌ناپذیرند. جامعه‌ای که زنان آن از حق سازمان‌یابی و تصمیم‌گیری مستقل برخوردار نباشند، نمی‌تواند از سلطه و مردسالاری عبور کند. بنابراین، آزادی زن نه امتیازی اعطاشده از سوی قدرت، بلکه حاصل آگاهی، اراده و سازمان‌یابی خود زنان است؛ و همین امر، بنیان دگرگونی جامعه و ساختن جهانی آزاد و دموکراتیک به شمار می‌رود.

نتیجه

خشونت علیه زنان و سلطه مردسالارانه امری طبیعی، ذاتی یا سرنوشتی تغییرناپذیر نیست، بلکه پدیده‌ای تاریخی و اجتماعی است که هم‌زمان با شکل‌گیری تمدن دولتی، مالکیت خصوصی، طبقه‌بندی اجتماعی و تمرکز قدرت پدید آمده و از طریق نهادهایی چون خانواده، دین، دولت، قانون، آموزش و دانش بازتولید می‌شود. از آنجا که زنان در جوامع زن‌محور نقشی بنیادین در سازمان‌دهی زندگی جمعی، تولید و انتقال تجربه داشته‌اند، دگرگونی ساختارهای اجتماعی در طول تاریخ ثابت می‌کند که روابط نابرابر کنونی نیز قابل تغییر است و میزان آزادی یا سلطه در هر جامعه را می‌توان با وضعیت زنان سنجید.

ALTERNATIVE

POLITICAL, IDEOLOGICAL & SOCIAL MAGAZINE

آذر ۱۴۰۵

آلترناتیو سال چهاردهم/ دوره‌ی چهارم/ ویژه‌نامه ۲۵ نوامبر